

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال دوم، شماره هشتم، زمستان ۱۳۹۱
صفحات ۱۳۳ - ۱۶۰

معاویه و بازتعریف سیره خلیفه به سبک کسرایی و قیصری^۱ خدیجه عالمی^۲

چکیده

همزمان با آغاز خلافت علی(ع)، معاویه به عنوان فرماندار شام با هدف کسب قدرت و خلافت رویاروی آن حضرت قرار گرفت. بدین منظور از روش‌های متعددی برای آماده‌سازی اندیشه و اذهان مردم نسبت به خلافت خویش استفاده کرد. کشته شدن عثمان و جابجایی قدرت و بالا گرفتن تنش‌های متعدد سیاسی و فرهنگی فرصت لازم را در اختیار معاویه برای تثبیت قدرت و خویش داد. طراحی ویژه در ساختار حکومت و اتخاذ انواع تدابیر فرهنگی و اجتماعی کاربست شیوه جدیدی در ساختار خلافت و مرجعیت وی را از عملکردهای اسلامی دور کرد. از این پس مرزبندی‌های قومی، قبیله‌ای و ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی تغییر یافت و ارزش‌های قبیله‌ای جایگزین هنجارهای اسلامی گردید. این نوشتار در صدد است تا بدین مسأله بپردازد که: معاویه در راستای بازتعریف سیره خلیفه به سبک کسرایی و قیصری از چه روش‌ها و اقداماتی استفاده کرد؟ در پاسخ به مسأله مذکور، این فرضیه مطرح است: معاویه از طریق حصر فرهنگی و محدودیت ارائه آموزه‌های اسلامی در سرزمین شام، ساخت و ترویج احادیث جعلی، بهره‌برداری از شخصیت‌های اجتماعی، اعطای مقام و منصب، بذل و بخشش و اتخاذ مظاهر پادشاهی به تقویت الگوی نظام قبیله‌ای و جایگزین کردن سلطنت به سبک کسرایی و قیصری در سیره خلفای پیشین پرداخت.

کلید واژه

معاویه، علی(ع)، یزید بن معاویه، خلافت، سلطنت، شام

۱. تاریخ دریافت ۹۰/۸، تاریخ پذیرش ۹۱/۶/۳۱۸.

۲. استادیار دانشگاه تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران. alemi1900@yahoo.com

طرح مسأله

همزمان با آغاز حکومت معاویه، اندیشه‌های متفاوتی از سوی مسلمانان دربارهٔ مقام و سیره خلیفه مسلمان شکل گرفت. در این زمان شیعیان بر خلافت علی (ع) به عنوان جانشین رسول اکرم (ص) تأکید داشتند. آنان با طرح رسالت دینی، هرگونه مصالحهٔ سیاسی از سوی خلیفه را محکوم می‌کردند. در میان عناصر غیر شیعی، گروهی معاویه را تأیید کرده و معتقد بودند قدرت دینی خلیفه محدود است. از این رو آنان نسبت به عملکردهای سیاسی وی به دیدهٔ اغماض می‌نگریستند. هم چنین خوارج معتقد بودند خلافت در هیچ خاندانی نباید موروثی باشد بلکه خلیفه باید با رأی اکثریت مسلمانان انتخاب شود و وی تنها تا زمانی می‌تواند بر این مقام باقی بماند که از مسیر حق منحرف نشود. معاویه با آگاهی از شرایط حاکم بر جامعه در صدد برآمد با بهره‌گیری از جایگاه خود میان مردم شام، ساختار حکومتی خود را به گونه‌ای سازماندهی کند تا بتواند ائتلاف قبایل عرب را به شکل جدیدی متمرکز کرده و اندیشه‌های مختلف نسبت به مقام خلیفه را کنترل نماید. به عبارتی دیگر معاویه به تقویت قدرت سیاسی خود و بازتعریف آن پرداخت. به گونه‌ای که نه تنها موافقان وی از آن بهره‌مند شدند، بلکه تحركات مخالفان نیز تحت نظارت وی قرار گرفت. بدین منظور وی بر خلاف سیره خلفای پیشین با استفاده از روش‌های متعدد سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی، شیوه اکاسره و قیاصره را در پیش گرفت.

حصر فرهنگی سرزمین شام

در سال سیزدهم هجری قمری پس از برقراری آرامش نسبی در قلمرو حکومت اسلامی، یزید بن ابی سفیان از سوی ابوبکر به امارت دمشق و نواحی آن منصوب شد. (ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۲ / ۲۵۲-۲۵۵) وی همچنین امارت فلسطین و نواحی آن را در دوران خلافت عمر دریافت کرد. (طبری، ۱۳۷۵: ۴ / ۱۵۲۶) پس از مرگ یزید، معاویه والی و عهده‌دار خراج دمشق شد. (طبری، ۱۳۷۵: ۲ / ۳۹۹-۴۱۰) این امر علیرغم نظارت عمر بن خطاب بر ولایت و والیان، روی داد. (همان: ۲ / ۴۵۲؛ ابن عبدربه، ۱۹۶۳: ۲ / ۲۷۰) دامنهٔ امارت معاویه در دورهٔ خلافت عثمان به کل شام و فلسطین کشیده شد.

(ابن اثیر، بی تا: ۴ / ۳۸۶) از این رو حفظ منطقه شام به عنوان سرزمینی دور از معرفت و آگاهی دقیق از دین اسلام در زمره‌ی اهداف معاویه قرار گرفت. وی با ممارست به جلوگیری از رواج فرهنگ اسلامی در این منطقه با روش‌هایی منحصر به خود همت گمارد و مانع از تعمیق معارف دینی و آموزه‌های اسلامی در میان مردم شام شد. بدین ترتیب وی به فعال‌سازی برنامه‌های فرهنگی در شام برای تحقق اهداف خود شد.

نخستین اقدام معاویه کنترل و نظارت بر چگونگی و نحوه انتقال آموزه‌های اسلامی به دمشق شد. وصیت نامه معاویه به فرزندش یزید، ناظر به اهمیت این مسأله. وی خطاب به یزید می‌گوید: "مراقب مردم شام باش، پس ایشان را به خودت نزدیک نگهدار و از خود دورشان مکن. پس اگر خطری از سوی دشمن ترا تهدید کرد، اینها را چون تیری به سوی دشمن پرتاب کن و سپس ایشان را به سرزمین خودشان شام بازگردان و اجازه نده در سرزمینی دیگر اقامت کنند زیرا تربیتشان را از دست می‌دهند." (ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۳ / ۳۶۸) معاویه اطاعت و فرمانبرداری مردم شام را یکی از مهمترین عوامل مؤثر در پیروزی خود می‌دانست. (همانجا) از این رو وی ارائه آگاهی و معرفت اسلامی در این منطقه را محدود نمود تا از حس وفاداری آنان نسبت به وی کاسته نشود. معاویه به منظور تحقق این هدف، نسبت به سفرهای انجام شده در شام حساسیت نشان می‌داد. چنانکه از سفرهایی که به منظور اهداف تربیتی و تعلیمات دینی انجام می‌گرفت جلوگیری می‌کرد. پژوهش‌های انجام شده نشانگر این مطلب است که رفت و آمد به سرزمین شام تنها با اهداف شخصی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و کسب علم و دانش بوده است. (ابیض، ۱۹۸۰: ۴۹۰) این پژوهش نشان می‌دهد تعداد افرادی که به منظور امور فرهنگی به سرزمین شام سفر کردند، تنها چهل و نه تن بودند. با این همه هیچ یک از سفرهای مذکور به قصد تعلیم و آموزش احکام و معارف اسلامی نبوده است. (عسگری، ۱۳۷۳: ۱۲۱-۱۲۲)

بدین ترتیب کنترل و نظارت معاویه بر این امر به طور دقیق انجام می‌گرفت. تا جایی که در ماجرای تبعید مالک اشتر و عده‌ای از دوستانش که به دلیل درگیری با حاکم کوفه (در دوره خلافت عثمان) به شام عزیمت کرده بودند (ابن اثی، ۱۹۸۷: ۳ / ۳۲) معاویه آنان را از شام اخراج کرد و در نامه‌ای خطاب به عثمان چنین نوشت: "تو قومی

را به سوی من فرستادی که شهرشان را به آشوب کشیدند و تباہ کردند و من ایمن نیستم از اینکه ایشان رعایای مرا نیز از اطاعت به در کنند و به ایشان مطالبی را تعلیم دهند که اینها اطلاع درستی از آن ندارند تا اینکه صلح و آرامش این ناحیه را نیز به آشوب مبدل کنند". (امینی، ۱۹۸۳: ۹ / ۳۲)

نامه مذکور بیانگر اهمیت مسأله حفظ وفاداری شامیان نسبت به معاویه است. ممانعت از حضور افراد برجسته اسلامی با هدف دور کردن شامیان از تعلیم و تربیت اسلامی به این موضوع کمک می‌کرد. زیرا از این طریق نه تنها تحریف معارف اسلامی و پر کردن اذهان شامیان از مطالب کذب درباره اسلام آسان‌تر به نظر می‌رسید، بلکه در ممانعت از ترویج احادیث نبوی نیز تأثیرگذار بود.

روایات تاریخی نشان می‌دهد معاویه ترویج احادیث رسول اکرم (ص) را در سرزمین شام محدود کرده بود. وی تنها به بیان شماری از احادیث نبوی بسنده می‌کرد و تنها بخشی از پیام اسلامی که در راستای حکومت معاویه بود، اجازه‌ی نقل و ترویج داشت. ابن عساکر در این باره می‌نویسد: معاویه در مسجد دمشق ایستاده بود و خطبه می‌خواند و چنین می‌گفت: "ای مردم از نقل احادیثی که از رسول الله وارد شده پرهیزید جز یک حدیث که عمر نقل می‌کرد. زیرا عمر مردم را از این کار بیم می‌داد". (ابن کثیر، ۱۹۷۴: ۸ / ۱۲۶) معاویه در منع روایت حدیث چنان جدیت نشان می‌داد که در طول خلافت خویش تنها یک‌بار از رسول اکرم (ص) روایت نقل نمود. (ابن عساکر، بی تا: ۱۶ / ۷۲۷) با این همه وی تدابیری برای جایگزینی احادیث نبوی اندیشیده بود. چنانکه خلأ ناشی از آن را با ترویج قصه‌پردازی و حضور داستان‌سرایان در دربار برطرف می‌کرد. در این میان کعب الاحبار (از مشهورترین قصه‌گویان در دوره خلفای نخستین) فعالیت ویژه‌ای داشت. اگر چه وی در دوره عثمان لقب رسمی «قاص» را دریافت کرده بود (ابن ابی شیبه، بی تا: ۱۱ / ۳۶۶)، اما مدینه را مکان مناسبی برای ترویج اسرالیات نیافت. از این رو به سوی شام که قلمرو معاویه بود روی آورد. چنانکه معاویه وی را از مقربان خویش ساخت و محرم اسرار خود نمود. (ابوریه، بی تا: ۱۴۷-۱۴۸) فعالیت قصاص در دوره معاویه با نقل احادیث جعلی افزایش یافت. چنانکه احادیثی ساختگی درباره اجازه رسول اکرم (ص) مبنی بر نقل مطالب از اهل کتاب جعل شد. (ابن ابی شیبه، بی تا: ۱۰ /

(۳۰-۳۱)

ناآگاهی مردم شام از اسلام و معارف دینی و تثبیت وفاداری شامیان نسبت به معاویه، بازتاب حصر فرهنگی و قصه پردازی در این منطقه به شمار می‌آید. چنانکه منجر به عدم شناخت شخصیت‌های اسلامی همچون علی(ع) در این سرزمین شد. (مسعودی، ۱۹۸۲: ۳ / ۴۲)

اسطوره سازی از سرزمین شام و شان سازی برای خویش

شناخت معاویه از منطقه شام بسیار بود. لذا کاربست روشی مورد پذیرش عموم مردم شام چندان دشوار به نظر نمی‌رسید. در نخستین گام، وی با اسطوره سازی و تقدس بخشیدن به سرزمین شام، مردم این منطقه را مخاطب تبلیغات خویش قرار داد. معاویه از این طریق تلاش کرد تا از یک سو به قدرت خویش تقدس بخشد و از سوی دیگر پاسخگوی باورهای درونی و تمایلات شامیان باشد. این امر به گونه‌ای بازتاب اندیشه آسمانی بودن سلطنت از سوی معاویه به شمار می‌رفت. به عبارتی دیگر آماده‌سازی اذهان مردم از طریق نقل احادیثی از سوی پیامبر اکرم(ص) مبنی بر تقدس سرزمین شام، از جمله اموری بود که معاویه با تمسک بدان در راستای احیای اندیشه سلطنت و ملوکیت گام برداشت.

بهره‌گیری از سابقه تاریخی این سرزمین و ترویج احادیثی به نقل از رسول اکرم(ص) در مدح شام، از روش‌های مؤثری بود که نه تنها معاویه آن را در راستای احیای اندیشه الهی بودن سلطنت خویش به کار برد، بلکه به نوعی به قدرت خویش مشروعیت دینی بخشید. نقل احادیثی در این زمینه می‌توانست سرزمین شام را به عنوان سرزمینی مقدس و به تبع آن ساکنان آن شام را محق جلوه دهد. چنانکه این امر منجر به تحریک‌پذیری گروه قابل توجهی از مردم گردید و ناآگاهانه از سیره معاویه پشتیبانی کردند. نقل احادیثی در این زمینه به خوبی نمایانگر تقدس شام و عشق شامیان به این سرزمین بود. (ابن عساکر، بی تا: ۱ / ۳۰-۳۱)

همچنین نقل احادیثی درباره حقانیت لشکر شام (همان: ۱ / ۲۴) و ذکر سرزمین شام به عنوان پایگاه ایمان (همان: ۱ / ۴۶) از جمله مواردی بود که معاویه با بهره‌گیری از آن

در صدد بازسازی اذهان و تفکر شامیان نسبت به لشکر علی(ع) برآمد. زمانی که فرستاده علی(ع) به سوی شام رفت، معاویه خطبه‌ای ایراد کرد که در آن نه تنها سرزمین شام را به عنوان جایگاه انبیاء و صالحین معرفی کرد بلکه اظهار داشت مردم شام مردمی مطیع و خیرخواه خلفا هستند و به امر خدا قیام و از دین او دفاع می‌کنند. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۳ / ۷۷؛ ابن کثیر، ۱۹۷۴: ۸ / ۱۲۸)

برانگیختن دلبستگی اهالی شام به سرزمین‌شان عامل مهمی در برقراری استقامت و پایداری در دفاع از قدرت معاویه به شمار می‌رفت. چنانکه علی(ع) در یکی از خطبه‌های خویش به این مسئله اشاره نمود و تأکید کرد هدف شامیان نباید دفاع از شخص معاویه باشد. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۰۳) معاویه ضمن طرح برتری سرزمین شام، مردم این منطقه را به عنوان بهترین مردمان نسبت به سایر بلاد اسلامی معرفی کرد. چنانکه حضرت علی(ع) در پاسخ وی چنین فرمود: "مردمی از قریشیان شام را نشان ده که در شورا پذیرفته شود یا خلافت برای او حلال باشد. اگر چنین کنی مهاجران و انصار تکذیب کنند، مگر آنکه از قریشیان حجاز کسی را نشان دهی." (منقری، ۱۳۶۶: ۸۸-۸۹)

معاویه در راستای احیای اندیشه آسمانی بودن سلطنت خویش علاوه بر تأکید بر تقدس سرزمین شام احادیثی را به نقل از رسول اکرم ترویج داد که حاکی از ادامه خلافت رسول اکرم(ص) به شکل پادشاهی و مختص بودن آن در سرزمین شام بود. (ابن عساکر، بی تا: ۱ / ۸۴) وی خود را به عنوان شجره رسول خدا (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۱۱ / ۸۷) و خال المؤمنین (همان، ۲۵ / ۵-۱۶) معرفی کرد تا از این طریق موقعیت دینی خود را تحکیم کند. او در صدد برآمد در قالب احادیث به تثبیت و ترویج برتری خویش بپردازد. تأیید این موضوع بدرستی در نامه‌ای که وی خطاب به اهل شام نوشت و خود را کاتب وحی معرفی کرد، مشهود است. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۴ / ۷۲) معاویه در نامه‌ای خطاب به اهل شام خود را در کنار انبیاء و از بندگان صالح خدا که پروردگار ایشان را در شام جای داده، قلمداد کرد. (منقری، ۱۳۶۶: ۵۲) برخی از احادیث مذکور چنین ذکر شده است: خداوندا، معاویه را راهبر و راه یافته قرار بده. (سیوطی، ۱۹۵۹: ۱۹۴) روزی رسول خدا فرمود: "هم اکنون مردی از اهل بهشت ظاهر

می‌شود، پس معاویة در آمد. " (ابن عساکر، بی تا: ۱۶ / ۶۹۴) خداوند جبرئیل و من و معاویة را بر وحی خود امین دانست و نزدیک بود که معاویة بخاطر فراوانی حلم و امین بودنش بر کلام خدا، به پیامبری مبعوث شود. (ابن عساکر، بی تا: ۱۶ / ۶۸۲) وی همچنین در نکوهش از خلافت علی (ع) به دو تن از سران مخالفان علی (ع) نامه‌ای نوشت و در آن سخن از متروک ماندن حکم خدا در حکومت علی (ع) گفت و خود را مدافع دین خدا و احکام الهی معرفی کرد. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۳ / ۷۷)

معاویة احادیث متعددی از رسول اکرم (ص) در فضیلت خویش نقل کرد که در راستای تأیید شخصیت خویش بود. (ابن عساکر، بی تا: ۱۶ / ۶۹۰-۶۹۴) چنانکه خود را هم مقام با رسول خدا و جبرئیل معرفی کرد. (همان: ۱۶ / ۶۸۲) وی نه تنها احادیث جعلی را در حقانیت خویش ترویج کرد، بلکه مردم شام را گروه هدایت‌یافته و محق معرفی نمود و در این باره به احادیثی از رسول اکرم (ص) استناد نمود. (همان: ۱۶ / ۱۱۴، سیوطی، ۱۹۵۹: ۲۰۲) معاویة در شام احادیثی از قول رسول خدا (ص) در محق بودن خود نقل می‌کرد. وی در این باره چنین آورد: "همواره گروهی از امت من بر دروازه‌های دمشق و اطراف آن و بر دروازه‌های بیت المقدس و اطراف این شهر می‌جنگند و... ایشان پشتیبانان حق هستند. (ابن عساکر، بی تا: ۱ / ۱۱۴) همچنین به نقل از رسول اکرم (ص) بیان داشت: "هرگز امتی دچار تفرقه نشد مگر اینکه اهل باطل بر اهل حق پیروز شدند. الا این امت یعنی شامیان. " (سیوطی، ۱۹۵۹: ۲۰۲) هنگامی که معاویة در ماجرای تحریک مردم برای خونخواهی عثمان نامه‌ای به مردم بصره نگاشت، آنها را به جنگ با قاتلین عثمان فراخواند و گفت: همانا ما و شما بر سبیل هدایت هستیم. (تقفی کوفی، ۱۳۵۵: ۲ / ۳۷۳) چنانکه در نبرد صفین نیز شامیان پارچه‌هایی زرد رنگ بر سر و شانه‌های خویش بسته بودند و شعار می‌دادند که ما بندگان شایسته و به حق خداوندیم. (منقری، ۱۳۶۶: ۴۵۵)

معاویة پیشگویی حکومت خود را به نقل از احادیث ساختگی برای مردم بیان کرد تا از این طریق برای حکومت خویش مشروعیت کسب کند. (ذهبی، ۱۹۸۶: ۳ / ۱۲۱؛ سیوطی، ۱۹۵۹: ۱۹۵) چنانکه علی (ع) ضمن خطبه‌ای میان سفیران معاویة فرمود: "او (معاویة) و پدرش همواره دشمن خدا و پیامبر او و مسلمانان بودند؛ از این رو ما در



شگفتیم از اینکه به سوی او کشانده شده‌اید و به وی سر سپردید و خاندان پیامبر خود را رها کردید. (منقری، ۱۳۶۶: ۲۷۵)

نتیجه مسلم ترویج احادیث ساختگی در بیان فضیلت معاویه، تشویق مردم به خضوع در برابر حاکمیت وی بود. از سویی دیگر نسبت دادن روایات فوق به رسول اکرم، مردم را به سکوت دعوت می‌کرد تا در برابر اقداماتی که معاویه برای مصالح خود و حفظ حکومت خویش انجام می‌داد، خللی ایجاد نشود. وی همچنین از این طریق در صدد بود تا به فعالیت‌های تحریفی ارزش‌های اسلامی، جلوه مذهبی داده و قلوب مردم را جذب نماید. از این رو از برخی مظاهر دینی برای بهره‌مند شدن از تقدس، بهره جست. چنانکه بدین منظور اقدام به انتقال منبر رسول خدا از مدینه به شام کرد. (طبری، ۱۳۷۵: ۲۸۰۳-۲۸۰۲) وی همچنین در صدد برآمد تا عصای رسول اکرم را بدست آورد (همانجا) تا از این طریق تصویری کامل از خود به عنوان جانشین پیامبر در اذهان مردم ایجاد کند. معاویه با استفاده از این امر، میزان تلقین‌پذیری شامیان را که مخاطبین اصلی وی بودند، افزایش داد تا زمینه بازتعریف سیره خلیفه به سبک سلطنت امکان‌پذیر گردد. معرفی شخصیت‌های اسلامی از جمله روش‌هایی بود که معاویه هم جهت با شأن سازی برای خویش به کار گرفت. از این رو تلاش کرد تا از طریق تنزل دادن مقام خاندان رسول اکرم به ویژه علی(ع)، جنبه معنوی شخصیت خویش را بالا ببرد. بدین منظور حدیث معروف منزلت که ضمن آن رسول خدا به علی(ع) فرموده بود: "انت بمنزله هارون من موسی" خطای شنونده روایت قلمداد شد و جمله انت بمنزله قارون من موسی به عنوان شکل صحیح حدیث میان مردم ترویج شد. (ابن کثیر، ۱۹۷۴: ۸ / ۳۴۲؛ علوی حصرمی، ۱۳۶۴: ۱۶۲) همچنین آیه شریفه "و من الناس یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله" (بقره، ۲۰۷) در شأن ابن ملجم و آیاتی از سوره بقره (بقره، ۲۰۴-۲۰۵) که در شأن اخنس بن شریق ثقفی از دشمنان اهل بیت(ع) نازل شده بود، به شأن علی(ع) نسبت داده شد. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۴ / ۷۳؛ طباطبایی، بی تا: ۲ / ۹۹) معاویه در تحریف شأن نزول آیه فوق، به سمره بن جندب چهار صد هزار درهم پرداخت کرد. سپس وی روایت را جعل نمود. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۴ / ۷۳)

سب علی(ع) نیز در زمره اقداماتی بود که به تحقق اهداف معاویه می‌انجامید. وی

بخشنامه‌ای به فرمانداران خود نوشت و دستور داد هر کس به هر نحو دربارهٔ ابوتراب و خاندانش اقدام به نقل فضیلت آنان کند با شمشیر به قتل خواهد رسید. وی همچنین به خطیبان دستور داد در خطبه‌های خود از بالای منابر علی را سبّ و لعن کنند. (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۵۷-۲۵۵۶؛ ابن ابی الحدید، ۴ / ۵۷) اتهام قتل عثمان و عمار بن یاسر به علی(ع)، نماز نکردن آن حضرت و اقدام ایشان به فتنه‌گری در راستای رسیدن به حکومت از جمله مواردی بود که معاویه به منظور تثبیت موقعیت حکومت خویش به کار گرفت. وی همواره خون خواهی عثمان را دستاویز خود قرار می‌داد و در نامه‌های خود به مردم بصره (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵: ۲ / ۳۷۳)، مکه و مدینه (منقری، ۱۳۶۶: ۹۵-۹۴)، علی(ع) را مسئول این حادثه معرفی می‌کرد. وی بدین طریق قتل عثمان را بهانه و دستاویزی برای به قدرت رسیدن خویش قرار داد. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۱۰ / ۳۰۳-۲۹۳)

علی(ع) نه تنها به عنوان قاتل عثمان میان مردم معرفی شد بلکه معاویه، عمر بن ثابت را مأمور کرد تا وی را به عنوان فردی که قصد قتل رسول اکرم را داشته است به مردم معرفی نماید. ثقفی در این باره می‌نویسد: عمر بن ثابت از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و علی(ع) را به عنوان مردی منافق که در صدد قتل پیامبر بوده است معرفی نموده و از آنها می‌خواست تا آن حضرت را لعن کنند. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵: ۲ / ۵۸۱)

معرفی علی(ع) به عنوان قاتل و کشندهٔ عمار یاسر نیز از جمله اتهاماتی بود که در این راستا انجام گرفت. هنگامی که عمار یاسر در نبرد صفین کشته شد معاویه در تنگنا قرار گرفت. زیرا بسیاری از مسلمین حدیث معروف رسول خدا را که فرموده بود «عمار را گروه باغیه می‌کشند» در خاطر داشتند. از این رو معاویه در پاسخ به پرسش‌های اطرافیان بیان کرد: کشندگان عمار کسانی هستند که وی را از منزلش بیرون آورده و در جنگ شرکت داده‌اند. (منقری، ۱۳۶۶: ۴۷۰؛ طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۵۴؛ ابن کثیر، ۱۹۷۴: ۷ / ۲۶۹) با این همه معاویه سخن خود را تغییر داد و گفت: فرقه باغیه ما هستیم که برای خون عثمان قیام کرده‌ایم. از این رو کلمهٔ باغیه را از واژهٔ بغاه به معنای طلب در نظر گرفت و خود را تبرئه نمود. وی از این طریق گروه باغیه را به عنوان

کسانی که طالب خونخواهی عثمان بودند معرفی کرد. این پاسخ هنگامی از سوی معاویه ارائه شد که علی(ع) فرمود: اگر قاتل عمار کسانی هستند که وی را از منزلش بیرون آورده‌اند پس قاتل حمزه سیدالشهداء نیز حضرت رسول اکرم است که او را از منزلش بیرون آورد و در جنگ احد شرکت داد تا سرانجام کشته شد. (علوی حضرمی، ۱۳۶۴: ۴۲)

طرح اتهام نسبت به حضرت علی(ع) و اصرار معاویه بر این امر مؤید اهمیت این مسئله در تحریک احساسات مذهبی مسلمانان است. این امر از آنجا روشن است که معاویه ادعا نمود حاکم مسلمان (یعنی علی بن ابیطالب) به عنوان یک مسلمان نمازگزار نیست. (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۵۶-۲۵۵۷) از این رو وی توانست با معرفی علی(ع) به عنوان فردی بی نماز، آن حضرت را خارج شده از دین معرفی کند.

طرح بی دینی علی(ع) از سوی معاویه، دستاویزی مهم در لعن آن حضرت بر منابر به شمار می‌رفت، تا از این طریق کودکان و جوانان با آموزه‌هایی که وی از اسلام ارائه می‌داد، پرورش یابند. (ابن ابی الحدید: ۴ / ۵۷) به نظر می‌رسد معاویه با معرفی علی(ع) به عنوان فردی مستحق لعن، در صدد بود تا فضیلت‌های آن حضرت را از اذهان و زبان مردم محو کرده و خود را فرد برتر جامعه از لحاظ معنوی مطرح کند. (همانجا) چنانکه میان مردم شام تصور بر آن بود که علی(ع) سارقی از سارقان فتنه انگیز است. (مسعودی، ۱۹۸۲: ۳ / ۴۲)

ویژگیهای فردی علی(ع) از جمله شوخ بودن آن حضرت نیز از سوی معاویه در راستای نفی کفایت او در زمامداری مطرح گردید. چنانکه آن حضرت در پاسخ به وی چنین فرمود: "شگفتا از پسر نابغه، در میان اهل شام شایع نموده که من شوخ و هرزه در او بولهوسام، چه ناروا سخنی که در این سخنش خود گناهگار است. بدترین سخن، گفتار دروغ است. او در گفتارش دروغگوست و در وعده‌اش تخلف می‌نماید. به خدا قسم یاد مرگ مرا از هرزه درایی بازداشته، ولی فراموشی از امر آخرت او را از گفتار حق باز می‌دارد". (صبحی، ۱۳۵۴: ۱۱۵) همچنین هنگامی که سپاه حضرت علی(ع) برای نبرد صفین آماده شد، معاویه عدم کفایت امام را برای عهده داری در امر سپاه مشکوک جلوه داد و سپاه عراق را تحقیر کرد. (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۰۲)

منع ترویج فضیلت‌های علی(ع) یکی از سفارش‌های اصلی معاویه به عاملان خویش بود. (همان: ۷ / ۲۷۴۸، ۲۸۱۳) وی آن حضرت را فردی حسدورز معرفی می‌کرد و اصلاحات علی(ع) را به عنوان کسی که نسبت به خلفا حسد می‌ورزد، قلمداد می‌نمود. (منقری، ۱۳۶۶: ۱۲۴) معاویه هم چنین علی(ع) را به عنوان فردی آشوبگر معرفی می‌کرد. چنانکه وی در بسیج مردم شام بر ضد علی(ع) چنین گفت: "خداوندا ما را در برابر گروهی که آرامش مردمان را به هم می‌زنند و ایمنی را از ایشان سلب می‌کنند و خیال ریختن خون ما و به آشوب کشیدن راههای ما را دارند، یاری ده، که خود می‌دانی ما قصد سوئی به ایشان نداریم و پرده‌ای از ایشان ندیده ایم. بلکه ظلم و حسد ورزیدن، ایشان را به این تجاوز واداشت. پس از خدا بر ایشان استقامت می‌طلبیم. (ابن کثیر، ۸ / ۱۲۸) وی سپاه عراق را سپاهی یاغی و شورشگر خواند و مردم را نسبت به جنگ با آنان (که ظالمانه خروج کرده‌اند و برای نبرد با شامیان روانه جنگ شده‌اند) ترغیب نمود. (منقری، ۱۳۶۶: ۵۲)

بهره‌گیری از تمایلات و ارزش‌های حاکم بر جامعه اسلامی

اشاعه اندیشه جبرگرایی به عنوان یکی از اصلی‌ترین ابزار در راستای مشروعیت بخشی به خلافت بود که در دوره معاویه مطرح گردید. این تفکر پیش از آن با طرح مسئله مرتکب گناه کبیره آغاز شده بود. چنانکه در دوره خلافت ابوبکر با مرتد شدن عده‌ای از مردم شبه جزیره و ظهور مدعیان پیامبری (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۴) برای اولین بار احتیاج به تعریف کامل ایمان شد تا معلوم شود یک فرد با رعایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و با ارتکاب چه گناهایی در زمره مرتدین و کفار قرار خواهد گرفت؟ این مسأله پس از کشته شدن عثمان و بروز حوادث دوره علی(ع) و حکومت یافتن معاویه اهمیت فوق العاده‌ای یافت. چنانکه بعد از ماجرای حکمیت در جنگ صفین بحث مرتکب گناه کبیره مطرح شد. (همان: ۱۱۲) با طرح این مسئله و شهادت حضرت علی(ع) در دوره معاویه این اعتقاد رواج یافت که جمیع اهل قبله با اقرار به ایمان، مؤمن هستند و ارتکاب گناه نه تنها لطمه‌ای به ایمان آنها وارد نخواهد ساخت (همان: ۵) بلکه حکم درباره گناه آنها را باید تا روز قیامت به تأخیر انداخت. (بغدادی،



۱۳۶۷: ۱۴۵) این افراد که اعتقاد داشتند اقرار به زبان نشانه ایمان است و درباره اعمال افراد نمی‌توان حکم کرد، مرجئه مجبره بودند. (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۱۳۱) این عقیده و رواج آن در جامعه اسلامی به نفع معاویه و خلافت موروثی وی بود. زیرا این امر از بروز اعتراضات و نارضایتی میان مردم جلوگیری می‌کرد. طبق این عقیده و اندیشه، خلفای بنی‌امیه در انجام هر عملی آزاد بودند و علیرغم ارتکاب اعمال خلاف اسلام همچنان مؤمن تلقی می‌شدند. طبیعی است که معاویه برای مهار کردن افکار توده مردم به این صفت یعنی مؤمن بودن و مؤمن به شمار آمدن، نیازمند بود. از این رو تا زمانی که خلافت بنی‌امیه بر سر کار بود همچنان مرجئه از سوی آنها مورد حمایت قرار گرفت. این امر به دلایل سیاسی و در جهت پیشبرد اهداف بنی‌امیه انجام یافت. (بغدادی، ۱۳۶۷: ۳۷۱) به بیانی دیگر مرجئه که عقیده داشتند باید از خلفای بنی‌امیه اطاعت کرد و حکم درباره آنها را به روز قیامت موکول کرد واکنشی در برابر حملات شیعیان و خوارج علیه حکومت بنی‌امیه محسوب می‌شد. (همانجا)

تحریک احساسات قبیله‌ای نیز از دیگر اقدامات معاویه برای تثبیت قدرت خویش بود. هرچند بعثت رسول اکرم، احساسات قبیله‌ای و قومی را تحت الشعاع اندیشه برادری و اخوت دینی قرار داد، با این همه سیاست‌های جامعه اسلامی از زمان خلیفه دوم تغییر یافت. چنانکه در راستای برتری طلبی قومی و قبیله‌ای مهاجرین از غیر مهاجرین تمیز داده شدند. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵: ۸ / ۱۱۱) این امر همچنان تداوم یافت و در دوره خلافت معاویه تشدید شد. هنگامی که از معاویه سؤال شد آیا بنی هاشم اشرف اند یا شما بنی‌امیه؟ وی در پاسخ چنین گفت: "بنی هاشم تنها یک نفر را داشتند او هم عبدالمطلب بود، ولی ما خاندان اموی سرشار از فضل و شرف بودیم. آری پس از آنکه پیامبر از میان ایشان برخاست غلبه با آنها شد." (ابن عبد ربه، ۱۹۶۳: ۲ / ۲۱۱) معاویه از وضعیت حاکم بر جامعه که دچار مسئله قومی و قبیله‌ای شده بود به اشکال مختلف بهره‌برداری نمود. وی همواره با یادآوری اختلافات دیرینه دو خاندان بنی‌هاشم و بنی‌امیه، در صدد جذب افراد مؤثر برآمد. چنانکه وی توانست زیاد بن ابیه را که فردی سیاستمدار بود به سوی خود جذب کند. (طبری، ۱۳۷۵: ۷ / ۲۷۸۰) معاویه از این شیوه برای بهره‌برداری از خونخواهی عثمان نیز استفاده نمود. چنانکه از قبیله



کلب برای پسر خود یزید دختر گرفت تا با طایفه‌ای که زن عثمان از آن بود پیوند خورده و در خونخواهی عثمان از آنها کمک بگیرد. وی در این امر موفق شد و عده‌ای از کلبیان در خونخواهی عثمان با او همراه شده و به وی پیوستند. (جرجی زیدان، ۱۳۴۵: ۴ / ۶۹۵)

در راستای تحریک احساسات قومی و قبیله‌ای، معاویة همواره موالی را مورد تحقیر قرار می‌داد و برتری قوم عرب را متذکر می‌شد. چنانکه روزی احنف بن قیس و سمره بن جندب را فرا خواند و با آنها به مشورت پرداخت و گفت: "می‌بینم رفته رفته گروه سرخ پوست‌ها (موالی) زیاد می‌شوند و این جماعت به معارضة با عرب خواهند برخاست. شاید روزی با ما پنجه درافکنده در مقابل حکومتان قیام کنند. بنا بر این در نظر گرفته‌ام گروهی از ایشان را از دم تیغ گذرانده نابوده کنم و گروهی را در صنعت و رواج بازار و آباد نمودن راهها باقی بگذارم نظر شما در این باره چیست؟ احنف بن قیس پاسخ داد: من این کار را خوش نمی‌دارم ایشان برادران مادری و دایی‌ها و موالی ما هستند ما با ایشان و ایشان با ما در نسب شریک شده‌ایم. احنف گوید: من گمان بردم با این سخن خود را به کشتن دادم. ولی معاویة سر به زیر افکنده از گفتار من در فکر فرو رفت. در این وقت سمره بن جندب گفت: ای امیر المؤمنین این کار را به من واگذار. من آن را بر عهده می‌گیرم و نیک انجام می‌دهم. معاویة سر بر داشته گفت: اکنون برخیزید و بروید تا من در این باره بیندیشم." (ابن عبد ربه، ۱۹۶۳: ۲ / ۲۷۰) سپس معاویة رأی احنف را پیروی کرد و از کشتن موالی صرف نظر نمود. (همانجا)

معاویة علاوه بر احیای تمایلات قومی و قبیله‌ای و بکارگیری ابزارهای لازم در احیای اندیشه سلطنت، برای تثبیت موقعیت خویش به عنوان سلطان در صدد جذب افراد از طریق تطمیع درآمد. روایات تاریخی نشان می‌دهد بذل و بخشش‌های معاویة در جهت تحقق این هدف انجام گرفت. چنانکه وی شعار سلطنتی خویش را «لکل عمل اجر» برای هر کاری پاداشی است، قرار داد و آن را به عنوان نقش خاتم خود انتخاب کرد. (ابن کثیر، ۱۹۷۴: ۸ / ۱۳۱)

به نظر می‌رسد معاویة سیاست بذل و بخشش را برای تحکیم قدرت خویشبه مراتب کم‌هزینه‌تر از وقوع جنگ می‌دانست. وی پیش از آن به عنوان والی شام این شیوه را

برای جذب و یا به ساکت کردن مخالفان خود بکار برده بود. هم چنانکه تلاش کرد، ابوذر را به این طریق وادار به سکوت کند. (ابن اثیر، ۱۹۸۷: ۳ / ۱۰) سیاست تطمیع توانست بر جمع آوری سپاه از سوی معاویه بسیار مؤثر باشد. وی پیش از جنگ بصره اموال فراوانی به شورشیان داد تا زمینه شکست سپاه حضرت علی(ع) را فراهم کند. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۶۰) جذب مصقله بن هبیره از بزرگان قبیله بکر بن وائل نمونه ای از این موارد است که حاکی از تأثیر سیاست تطمیع معاویه در جذب اطرافیان علی(ع) است. (همان: ۱ / ۸۷)

معاویه تلاش کرد با استفاده از ابزار تطمیع، پیام سیره خویش را مبنی بر گشاده دستی به گوش مردم برساند تا از این طریق اعتراضات علیه حاکمیت خود را منتفی کند. چنانکه وی مقرری ویژه‌ای برای بزرگان و جنگاوران صفین تعیین کرد. (الجاحظ، ۱۹۱۴: ۵۷-۵۵) تداوم سیاست تطمیع نشانگر آن است که معاویه پس از تسلط کامل بر شام، از افزایش منابع درآمد مالی برخوردار بوده است. (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۱۶-۱۲۶) وی با تشخیص تمایل قلبی مردم به عثمان و با آگاهی از کارآیی تطمیع در جذب مردم، از این روش بهره گرفت. از این رو طی نامه‌ای به مردم بصره ضمن آنکه درباره خونخواهی عثمان سخن گفت آنها را به دو برابر شدن مقرری سالانه وعده داد و در جذب آنان موفق گردید. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵: ۲ / ۳۷۳).

علی(ع) هنگامی که در نبرد صفین در سپاه عراق احساس رخوت و سستی دید، عامل آن را طمعی دانست که معاویه نسبت به مال و مقام ایجاد کرده بود. از این رو خطبه‌ای میان سپاه عراق ایراد کرد و چنین فرمود: «... همانا طمعی از سوی معاویه بر این سپاه وارد شده پس اهتمام به دنیا را با یادآوری از دست رفتنش و شداید و سختی‌هایش... کنار بگذارید. آگاه باشید که مال کشته دنیا و عمل صالح کشته آخرت است.» (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۱۴) به نظر می‌رسد عدالت خواهی حضرت علی(ع) از مهمترین عواملی است که معاویه را وادار به اتخاذ سیاست تطمیع می‌کرد. به عبارتی دیگر بذل و بخشش به کسانی که از سوی حضرت علی(ع) مال و منال دریافت نمی‌کردند مؤثرترین روش در جذب آنان بود. چنانکه اشراف کوفه نیز به معاویه تمایل یافتند. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵: ۲ / ۴۴-۴۵)



اگرچه معاویه در برخی موارد موفق به جذب یاران علی(ع) گردید؛ اما نتوانست خلأ ناشی از شکاف میان رفتار و اعتقاد را بر طرف کند. زیرا هنگامی که وی به عقیل بن ابیطالب مبلغ سیصد هزار دینار عطا کرد، وی اعلام نمود که ای مردم از علی چیزی بر خلاف دینش خواستم ولی او دینش را بر من ترجیح داد، و از معاویه بر خلاف دینش خواستم و او امر مرا بر دینش ترجیح داد. (سیوطی، ۱۹۵۹: ۲۰۴) همچنین هنگامی که زنی عرب بر معاویه وارد شد و از او یکصد شتر طلب نمود، معاویه گفت: به خدا قسم اگر علی زنده بود هیچ از اینها به تو نمی داد. وی گفت: نه به خدا قسم حتی کرکی از مال مسلمین نیز به من نمی داد. (ابن عبد ربه، ۱۹۶۳: ۲ / ۱۱۳) با کمی تأمل در روایات تاریخی می توان دریافت معاویه ابزار تطمیع را در جهت جلب اطاعت و منافع شخصی خویش بکار گرفت. یعقوبی در این باره می نویسد: "معاویه بیشتر کارهایش از روی خدعه بود. هرگاه سخن زشت و ناروایی از کسی درباره خود می شنید زبان او را با بذل و بخشش و دادن مال کوتاه می کرد. گاهی نیز این افراد را فریفته و به جنگ می فرستاد تا کشته شوند." (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۳۸).

مقام و منصب اجتماعی نیز به عنوان ارزشی حاکم بر جامعه اسلامی در دوره معاویه مطرح بود. از این رو وی تلاش کرد تا از چهره های اجتماعی و مذهبی و افراد سرشناس قبایل که با علی(ع) بیعت نکرده بودند بهره برداری کند. وی با بکار گیری شیوه خود مبنی بر دادن وعده مقام و منصب سعی در جذب آنان کرد. عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص از جمله کسانی بودند که معاویه با پیشنهاد دادن مقام خلافت سعی در تطمیع آنان کرد. اگر چه آنان در کنار علی(ع) نبودند با این همه به وی پاسخ رد دادند. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۰۰).

جذب یاران علی(ع) نیز از دیگر ابزار معاویه برای تحقق اهدافش بود. وی تلاش کرد با پیشنهاد مقام و منصب به قیس بن سعد (والی حضرت علی در مصر) او را فریفته و از سپاه علی(ع) طردش کند. معاویه طی نامه ای به قیس، او را تحریک به خونخواهی عثمان کرد و به وی وعده داد تا حکومت عراقین را به او سپرده و حکومت حجاز نیز متعلق به یکی از خاندان قیس باشد. (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۴۸۵) فریفتن افراد برجسته و تأثیرگذار در تثبیت قدرت معاویه از جمله تدابیری بود که توسط وی به کار رفت.

چنانکه وی توانست عمرو بن عاص را که به تأیید همگان یکی از هوشمندان عرب بود، جذب خلافت خود کند. عمرو بن عاص شرط همکاری خود با معاویه را ولایت مصر قرار داد و معاویه نیز آن را پذیرفت. (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۱۶۴) ایمن بن حریم اسدی از بزرگان قبیله بنی اسد نیز مورد توجه معاویه قرار گرفت. وی در صدد بود با جلب همکاری او، گروهی را به سوی خود جذب کند. بدین منظور حاکمیت فلسطین را به وی وعده داد. (ابن ابی الحدید: ۱۹۶۵، ۲ / ۲۳۶) همچنین معاویه تلاش کرد بر سر مسئله خلافت میان عبدالله بن عباس و علی (ع) اختلاف بیفکند. اما ابن عباس در پاسخ وی به برتری علی (ع) اشاره کرد و معاویه را جزو آزاد شدگانی که سهمی در خلافت ندارند نام برد. (منقری، ۱۳۶۶: ۵۶۶-۵۶۷) معاویه با تطمیع مال و مقام و با تلقین این پیام که هر کس در جهت اهداف ما مشارکت فعال داشته باشد از مال و مقام ما بهره‌مند برد موفق به جذب افرادی به سوی خود شد که در مقاطع حساس از حضور آنان بهره‌مند گردید. برخی خصلت‌های فردی معاویه نیز در جذب مردم تأثیرگذار بود. مسعودی درباره ویژگیهای شخصی وی می‌نویسد: "معاویه داهیه‌ای بود مکار و سرشار از هوش و تیزی و ولی در امور دنیای خود. وی هر گاه فرصتی بدست می‌آورد درنگ نمی‌کرد و به هیچ چیز و هیچ کس نمی‌اندیشید. چون درباره امری بیمناک می‌شد راجع به آن ملایمت و مدارا به خرج می‌داد و چون با کسی در خصوص مطلبی به گفتگو می‌پرداخت با او به مناظره برخاسته سخت از عقیده خود دفاع می‌کرد چندان که او را مجاب می‌نمود و به سکوت وادارش می‌کرد." (مسعودی، ۱۳۶۴: ۲۶۱)

عدم وفاداری به عهد و پیمان از جمله ویژگیهایی بود که معاویه در سایه حلم و بردباری ساختگی، آن را پنهان می‌نمود. وی با طرح مسئله خونخواهی عثمان پایه‌های قدرت خویش را استحکام بخشید و پس از آن این امر را به فراموشی سپرد. شاهد این مدعا ماجرای است که ابن قتیبه متذکر می‌شود مبنی بر اینکه: عایشه دختر عثمان در نزد معاویه به خونخواهی از عثمان شیون و زاری سر داد، معاویه گفت: ای دختر عمو آرام باش که مردم سر در چنبر اطاعت ما نهاده‌اند و ما نیز ایشان را امان داده‌ایم. ایشان نسبت به ما اظهار اطاعت می‌کنند ولی در پشت آن کینه‌هایی سخت نهفته است ما نیز بردباری به ایشان نشان می‌دهیم ولی خشم و غضب در زیر آن پنهان است. (ابن قتیبه،

۱۳۸۳: ۱ / ۱۴) همچنین هنگامی که با امام حسن(ع) صلح نمود و شروطی را پذیرفت، اعلام نمود امتیازاتی را که در صلح نامه به حسن بن علی داده شد اکنون زیر پا می‌گذارد و خود را مسئول آن نمی‌داند. (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۶۹-۷۰) آنچه معاویه بدان می‌اندیشید مصالح شخصی بود. از این رو تظاهر به حلم و بردباری می‌کرد. در برخی موارد وی خود را در معرض خشم و پرخاش قرار می‌داد، سپس حلم می‌ورزید تا بدین صفت شهرت یابد. (جاحظ، بی تا: ۳ / ۱۶۳) به نظر می‌رسد حلم و بردباری خاندان و اهل بیت رسول اکرم و شهرت آنان به این خصلت، معاویه را بر آن داشت تا خود را به ویژگیهای مذکور متصف کند و آن را در جهت اهداف خویش بکاربرد. از این رو در بسیاری موارد اقدام به مجالس ساختگی می‌کرد و شرایط و زمینه‌های خشم را فراهم می‌کرد و سپس حلم و بردباری از خود نشان می‌داد.

ترویج مظاهر سلطنت و پادشاهی

معاویه نخستین حاکمی بود که با بهره‌گیری از زور، قدرت خلافت را بدست آورد. پیش از آن برای تصاحب قدرت، لشکرکشی انجام نگرفته بود. چنانکه خود تصریح نمود خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه با رضایت آنان از حکومت او، بلکه با شمشیر بدست آورده است. (ابن عبد ربه، بی تا: ۴ / ۸۱) جاحظ با اشاره به مسند پادشاهی معاویه می‌نویسد: معاویه آن سال را عام‌الجماعه نامید در حالی که سال تفرقه، قهر و غلبه بود. سالی که امامت به ملوکیت و نظام کسرابی تبدیل شد و خلافت مغضوب و قیصری گردید. (جاحظ، ۱۹۸۹: ۱۲۴)

گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که معاویه در آغاز با عنوان امیر با مردم شام بیعت کرده بود. اما پس از شهادت علی(ع) ادعای خلافت کرد و مردم به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت کردند. (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۲۵ / ۲۷) خبر دیگری حکایت از آن دارد که در آغاز، بر سر خونخواهی عثمان با او بیعت شد با این تصور که معاویه در طمع خلافت نیست و کار را به شورا واگذار خواهد کرد (منقری، ۱۳۶۶: ۹۴-۹۵). ابن قتیبه می‌نویسد: "پیش از صفین با معاویه، به عنوان امیر بیعت شد، اما اشراف حمص به بیعت با معاویه به عنوان امیر راضی نشده و گفتند که بدون خلیفه به طلب خون عثمان



نخواهند رفت. بدین ترتیب اهل حمص اولین کسانی بودند که به عنوان خلیفه با معاویه بیعت کردند. به دنبال انتشار خبر آن در شام، مردم آنجا نیز با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۰۰)

معاویه از طریق اجرای برخی آداب و رسوم جدید به تقویت قدرت خویش همت گمارد و با گماشتن حاجب و دربان و انتخاب نگهبان مخصوص، بنای ساختمان‌های مرتفع و با شکوه و بیگاری گرفتن مردم در امر ساختن، کاربرد زیورآلات پرزرق و برق و ادوات گوناگون زینتی، از جمله مظاهر تجمل و اشرافیتی بود که وی از سلاطین روم و ایران بدرستی آموخته بود. (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۳۲) بر تخت نشستن و نشان دادن دیگران در پایین آن، انتخاب بهترین مال‌های مردم و اختصاص آنها به خود (همان: ۲ / ۲۳۰) از جمله تفاوت‌هایی بود که معاویه میان خود و دیگران قائل شد. وی در این راستا دستور داد آنچه را پادشاهان ایرانی، از اموال اختصاصی در مزارع و غیر آن داشته‌اند، به او اختصاص داده شود. (همان: ۲ / ۲۳۲) وی رسم خلافت را برانداخت و ملوکیت را به طور رسمی آغاز کرد. چنانکه ثمامه بن عدی یکی از صحابه رسول خدا در این باره چنین گفت: این از زمانی بود که خلافت نبوت را از آل محمد گرفتند پس آنگاه به صورت حکومت ملوکی استبدادی درآمد. (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۵ / ۳۴۴) معاویه از بکار بردن کلمه ملک یا پادشاه درباره خود خشنود بود، و خود را به عنوان اولین پادشاه معرفی می‌کرد. (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۳۲)

معاویه همچنین با اشاره اینکه اولین پادشاه است، آخرین خلیفه بودن خود را نیز متذکر گردید (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۲۵ / ۵۵). اشاعه احادیث جعلی نیز در همین زمینه مقومادعایش بود. چنانکه حدیثی را با استناد به رسول اکرم نقل کرد که نشان‌دهنده پایان خلافت و آغاز پادشاهی بود. (ابن حنبل، بی تا: ۵ / ۲۲۰-۲۲۱) حدیثی که معاویه بدان استناد کرد بدین مضمون بود: «خلافت سی سال است و پس از آن پادشاهی است.» (همانجا) وی همچنین در پاسخ به فرزند عثمان که نسبت به ولایتعهدی یزید اعتراض کرده بود، این چنین گفت: «این ملکی است که خداوند آن را در اختیار ما قرار داده است.» (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۳۲) کعب‌الاحبار نیز در این باره اظهار داشت: «رسول خدا را چنین در تورات یافته: کسی که در مکه تولد می‌یابد به طابه هجرت می‌کند و ملک

او در شام است. " (الدارمی، ۱۳۹۸: ۱ / ۶) همچنین اهل کتاب به معاویه متذکر شدند که او اولین کسی است که خلافت را به ملوکیت تبدیل خواهد کرد، اما پس از آن خدا رحیم و غفور است. (المبرد، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۹۱)

صرف نظر از احادیث جعلی، قراین تاریخی بیانگر آغاز ملوکیت در دوره حکومت معاویه است. استفاده از واژه ملک به عنوان جایگزین مفهوم خلیفه از یکسو و علاقمندی معاویه نسبت به حکومت کسریایی و قیصری (ایران و روم) از سوی دیگر مؤید این ادعاست. معاویه خود به این امر اعتراف نمود و اظهار داشت: "به خدا سوگند مقاتله و جنگ من برای اقامه نماز، روزه، حج و زکات نبود من با شما جنگیدم تا بر شما امارت یابم. " (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۲۵، ۴۳، ۴۵) وی همچنین در جستجوی آثاری برآمد که درباره احوال شاهان شام باشد. (بیضون، ۱۴۱۱: ۱۴۶) این امر در سوق دادن وی به سوی ملوکیت تأثیرگذار بود. هنگامی که نسبت به حکومت اشرافی او انتقاد شد، محیط و فضای شام را مورد بهانه قرار داد. (بلاذری، ۱۳۹۷: ۲ / ۱۴۷) همچنین نوع زندگی اشرافی معاویه و شیوه برخورد او در کار خلافت، سبب شد سعد بن ابی وقاص به هنگام ورود بر او، وی را ملک خطاب کند. (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۸ / ۲۱۰؛ یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۱۷) مغیره بن شعبه نیز معاویه را امیر خواند و گفت باید بین رعیت و امیر فرق باشد. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۶ / ۲۰)

مسأله شفاعت و اظهار پشیمانی از گناه از جمله مواردی بود که معاویه آن را در دربار خود رواج داد. وی همواره آماده پذیرش مجرمینی بود که در پیش پای او به خاک افتاده و طلب عفو کنند. به نظر می‌رسد وی خواهان سجده در برابر خویش بود و این امر در جهت احیای سلطنت رواج یافت. این مسأله چنان اهمیت یافت که معاویه برای امر شفاعت واسطه‌ای قرار داد تا کسانی که به پیشگاه وی دسترسی ندارند و خواهان اقرار به خطای خویش هستند، از این طریق به هدف خویش دست یابند. از این رو معاویه کنیز خویش میه را مسئول این امور و پیشکار خود نمود. (النحوی، ۳۴۶) طرح مسأله جانشینی و موروثی بودن آن از دیگر سیاست‌های معاویه برای بازسازی سیره خلیفه به شکل سلطنت بود. این مسأله اولین بار از طریق تمسک به خویشاوندی معاویه با عثمان و معرفی کردن خود به عنوان ولی دم او مطرح گردید. وی خود را

خلف حاکمان قریش (ابوبکر، عمر، عثمان) می‌دانست. این امر در نامه‌ای که وی به محمد بن ابی بکر نوشت بدرستیمشهود است. چنانکه اعلام نمود ما از کاری که پدر تو انجام داد پیروی کردیم. (بلاذری، ۱۳۹۷: ۲ / ۳۹۳-۳۹۷) معاویه به طور مکرر در نامه‌های خود خطاب به امام علی (ع) بر این امر تأکید ورزید. چنانکه در این زمینه چنین اظهار کرد: خلیفه ما عثمان مظلوم کشته شده و خدا فرموده: هر کسی مظلوم کشته شود ما برای ولی او قدرتی قرار دادیم، پس ما به عثمان و فرزندان او سزاوارتریم. (منقری، ۱۳۶۶: ۱۱۸ و ۱۷۸) همچنین فرزددق، در برخی اشعار خود به این نظریه که امویان خود را وارث خون عثمان می‌دانستند اشاره کرده است. (همام بن غالب، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۵، ۱۱۴، ۳۳۶ و ۲ / ۲۱۰) از این رو می‌توان پذیرفت معاویه قصد داشته است تا استحقاق خلافت خود را از طریق خون عثمان اثبات کند.

همین ادعا پذیرش موروثی شدن حکومت وی را میان مردم آسان تر می‌کرد. به استناد ابن قتیبه، اولین کسی که این مسئله را مطرح کرد مغیره بن شعبه بود. او به معاویه گفت: ترس آن دارد که حوادث دوره اخیر خلافت عثمان، از فتنه و اختلاف، بار دیگر تکرار شود. بهتر است کسی را پس از خود معین کنی و بهتر است آن شخص فرزندان تو باشد. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۸۷) همچنین ضحاک بن قیس چنین اظهار داشت: "ما نمی‌دانیم پس از مرگ تو چه کنیم... ما امید آن داریم که یزید را به علت نیکویی مذهبت بر ما به عنوان خلیفه پس از خود برگزینی." (همان: ۱ / ۱۸۷-۱۹۴) با این همه طرح معاویه با مخالفت‌هایی روبرو شد. چنانکه عبدالله بن جعفر به معاویه گفت: درباره این خلافت، اگر به قرآن تمسک شود که در قرآن «اولوالارحام» نسبت به یکدیگر اولویت دارند؛ اگر به سنت پیامبر عمل شود که آنها اقربای رسول خدایند، اگر به سنت شیخین عمل می‌شود چه کسانی بهتر از آل رسول هستند؟ به خدا سوگند اگر بعد از پیامبرشان، ولایت را بر عهده آنان نهاده بودند، امر را در جای خود قرار داده بودند. همچنین عبدالله بن زبیر اظهار داشت: این خلافت از آن قریش است؛ ای معاویه! از خدای بترس، این، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، من فرزند زبیر و حسن و حسین فرزندان علی (ع) هستند. تو جایگاه ما را می‌دانی! عبدالله بن عمر نیز معاویه را مورد سرزنش قرار داد و گفت: این خلافت هرقلی و کسروی نیست که فرزندان از

پدران به ارث برند، اگر چنین بود من باید بعد از پدرم قرار می‌گرفتم. این خلافت از آن قریش است، آن هم کسانی که مسلمانان آنها را پذیرند، کسانی که با تقواتر باشند. معاویه در پاسخ، بدون آنکه از بیعت یزید یاد کند، گفت: "این امر، از آن فرزندان عبدمناف است چون آنان «اهل رسول الله» هستند. پس از رحلت پیامبر (ص) مردم ابوبکر و عمر را سرکار آوردند، بدون آنکه برخاسته از معدن ملک و خلافت باشند جز آنکه سیره خوبی داشتند؛ پس از آنان ملک به بنی عبد مناف رسید و تا قیام قیامت در میان آنان باقی خواهد ماند. و تو ای فرزند زبیر و فرزند عمر! خداوند شما را از این امر بیرون کرده است." (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۰۴)

عایشه نیز از دیگر مخالفان موروثی شدن خلافت بود. معاویه در باب درستی ولایتعهدی یزید به او اظهارداشت: "کار یزید قضای الهی است که کسی را در آن اختیاری نیست، مردم بیعت او را بر عهده خود پذیرفته و با او عهد و پیمان بسته‌اند، آیا نظر تو این است که این عهد و پیمان را نقض کنند؟" (همان: ۱ / ۱۸۷-۲۰۵)

معاویه در برابر مخالفان، بر جواز امامت مفضول بر فاضل تاکید می‌کرد. او در این باره خطاب به امام حسین (ع) و تنی چند از فرزندان صحابه اظهار داشت: "رسول خدا (ص) در غزوه ذات السلاسل عمرو بن عاص را بر ابوبکر و عمر برتری داده او را امیر سپاه کرد. بنابراین اگر رسول خدا (ص) اسوه حسنه است، چنین عملی (یعنی جواز برتری مفضول بر فاضل) مانعی ندارد و شما خلافت یزید را بپذیرید. (همان: ۱ / ۲۰۸) وی همچنین در خطابه عمومی خود برای مردم مدینه اقدام خود را چنین توجیه کرد: رسول خدا (ص) جانشین معین نکرد، اما ابوبکر جانشین معین کرد؛ عمر نیز چون او رفتار نکرد بلکه کار را به یک شورای شش نفره سپرد. بنابراین نه ابوبکر چون پیامبر (ص) رفتار کرد و نه عمر چون ابوبکر؛ به همین دلیل، من نیز می‌توانم کاری انجام دهم که آنها نکرده‌اند؛ من فرزندم را به عنوان جانشین خود قرار می‌دهم." (همان: ۱ / ۲۱۲) عبدالله ابن زبیر نیز معاویه را خطاب قرار داد و گفت: "اگر خود کنار می‌رود حاضر است با فرزندش بیعت کند، اما اگر با وجود خود او، با فرزندش بیعت کند، باید از کدام یک اطاعت کند؟ (ابن خیاط، ۱۹۶۷: ۲۱۴) همچنین وی به حدیث «لاطاعه لمخلوق فی معصیته الخالق» برای عدم بیعت با یزید استناد کرد. (یعقوبی، بی تا: ۲ /

۲۲۸) با این همه شامیان مسئله خلافت موروثی را پذیرفتند. چنانکه شاعری در این زمینه چنین سرود:

اگر رمله یا هند را به عنوان خلیفه مطرح کنند با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت خواهیم کرد؛ اگر کسرای بمیرد و کسرای دیگر جای او بیاید، آنها را برابر خواهیم دانست. (مسعودی، ۱۹۸۲: ۳ / ۳۷)

معاویه با بهره‌گیری از سیاست تطمیع، موروثی شدن خلافت را بر جامعه اسلامی تحمیل کرد. آورده‌اند، زمانی که وی تصمیم گرفت یزید را به ولایتعهدی خود منصوب کند او را در خیمه‌ای سرخ رنگ نشانید و مردم بر معاویه وارد شده و بر او سلام خلافت می‌دادند. سپس متوجه خیمه یزید شده و بر او سلام می‌کردند. در این زمان مردی که خود نیز این کار را کرده بود گفت: "می‌دانم که بدترین خلق خدا همین مرد است ولی چه کنم که اینان این همه اموال را پشت درها و با قفل‌ها محبوس کرده‌اند و این قفل‌ها باز نمی‌شود جز به آنچه شنیدی!" (المبرد، ۱۴۰۷: ۱ / ۴۷)

علی‌رغم این ادعا که موروثی شدن خلافت از سوی برخی طرفداران معاویه مطرح شده است اما پذیرفته است که معاویه خود تصمیم به اجرای این امر داشته است. وی این کار را لازمه بقای حکومت در دست امویان می‌دانست و در صدد بود آن را در فرصتی مناسب اعلام کند. به عبارتی دیگر تداوم شیوه‌ها و روش‌هایی که از سوی معاویه برای تحکیم قدرت اتخاذ شده بود از طریق موروثی کردن آن تداوم می‌یافت. اما این اقدام در تضاد با شیوه مسلمانان در انتخاب خلیفه بود. مروری بر استدلال معاویه درباره موروثی شدن خلافت نمایانگر تفکر و اندیشه مردم نسبت به مسئله جانشینی است.

معاویه در اقدام خویش اصرار ورزید و نظر مخالفان را در این زمینه نادیده گرفت. وی از شیوه تطمیع در رسیدن به این هدف استفاده کرد. چنانکه شاعرانی مانند عقیبه اسدی و عبدالله بن همام سلولی که از یزید نفرت داشتند و اشعاری در ملامت و مذمت او می‌سرودند با تطمیع معاویه سکوت کردند. (ابن اعثم، ۱۹۸۶: ۴ / ۲۲۵-۲۲۶) وی همچنین در برخی موارد، از سیاست تهدید نیز استفاده کرد و مخالفان را وادار به سکوت نمود. (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۷۸-۱۸۱؛ ابن اعثم، ۱۹۸۶: ۴ / ۲۳۶) معاویه با

سیاست تطمیع و تهدید زمینه را برای پذیرش حکومت موروثی آماده نمود. وی با بکارگیری روش‌های مذکور در اقلان مخالفان کوشید و شرط خلافت را برخلاف شیوه‌های گذشته، به پادشاهی و موروثی تبدیل کرد.

معاویه پس از تسلط بر اوضاع داخلی به منظور مطرح کردن خویش در سطح عمومی آن هم خارج از مرزهای شام، خط مشی نظامی منسجمی در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرد. وی سیاست نظامی مشخصی را در برابر حکومت روم پایه‌گذاری کرد. از این‌رو حملات منظمی به قسطنطنیه سازماندهی کرد. در پی سیاست‌های نظامی معاویه، رومیان آخرین فرصت خود را برای باز پس‌گیری مواضع خود در شام و مصر از دست دادند. با این همه معاویه به این امر اکتفا نکرد و در صدد ایجاد نظام پایدار برای حمایت از مناطق مرزی و سواحل اسلامی برآمد تا بدین طریق امنیت داخلی حفظ شده و مراکز دفاعی در مرزهای مشترک میان روم و مسلمانان (ثغور) ایجاد گردد. از این‌رو به سنگربندی و ایجاد مواضع نظامی در مناطق مرزی پرداخت. (بلاذری، ۱۹۵۷: ۱۸۲).

علیرغم سازماندهی دفاعی، نظام دیگری که دارای ویژگی تهاجمی بود و با عنوان حملات زمستانی و تابستانی شناخته می‌شد، شکل گرفت. (همان: ۲۶۹) هدف از این طرح سیطره بر قلاع و دژهای کوهستانی مهم و هجوم به داخل سرزمین روم و جلوگیری از ورود آنان به سرزمین‌های اسلامی بود. همچنین استحکام بخشیدن به نیروی دریایی، بر سیاست‌های نظامی معاویه افزوده شد. وی در صدد برآمد بر جزایر مقابل شام تسلط یابد و با سرزمین‌های مجاور مدیترانه روابط تجاری منظمی برقرار کند. (همان: ۲۰۸)

در عصر او فتوح در شمال آفریقا نیز تداوم یافت. (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶/ ۲۱۸۷) این امر به منظور پایان بخشیدن به شورش‌های این منطقه و ایجاد خطوط دفاعی انجام گرفت. طرح نقشه شهر قیروان و بنای آن در سال ۵۰ق (بلاذری، ۱۹۵۷: ۳۲۰) نشانگر اصرار مسلمین بر استمرار فتوح در این منطقه است. به نظر می‌رسد نقش روم در تحریک بربرها، مسلمانان را وادار به ادامه فتوح در این منطقه نمود. چنانکه حملات مسلمانان بر مناطق تحت نفوذ رومی‌ها در این منطقه (بویژه مناطق ساحلی و قرطاجنه) تمرکز

یافت و منجر به استقرار مسلمانان و شکست رومی‌ها گردید. (همان: ۲۰۸).

اتخاذ مشی نظامی منسجم برای حفظ قدرت در مقابل جنگویان نظامی، از دیگر روش‌های معاویه در افزایش قدرت وی به شمار می‌رفت. وی از این طریق در صدد طرح قدرت خویش در سطح جهانی برآمد. کسب افتخار تسلط بر روم از جمله اهدافی بود که معاویه سیاست خارجی خود را بر آن متمرکز نمود. پیش از آن فتح امپراتوری ایران از جمله افتخاراتی بود که خلفای نخستین آن را کسب کرده بودند. از این‌رو تسلط بر روم تکمیل‌کننده فتوح پیشین بود که معاویه در صدد برآمد افتخار آن را نصیب خویش کند. اگرچه شاید این امر در اندیشه معاویه آسان به نظر نمی‌رسید، اما رویارو شدن با امپراتوری روم زمینه مطرح شدن وی را به عنوان سلطان عرب در سطح جهانی فراهم می‌نمود.

نتیجه

معاویه در دوره حکومت خویش (۶۰-۴۱ق) برای بازتعریف سیره خلیفه و مرجعیت آن، دوره جدیدی از تلاش خویش را آغاز نمود. وی به تدریج کوشید ائتلاف قبایل عرب را در ساختار حکومتی به صورت یک نظام سلطنتی متمرکز کند. از این‌رو اختیارات اداری و نظامی حکومت خود را گسترش داد و برای جلب و حفظ وفاداری اتباع خویش تمهیدات سیاسی و اخلاقی ویژه‌ای بکار گرفت. مشخصه بارز حکومت معاویه در این راستا، گسترش جاذبه‌های غیر اسلامی در خلافت بود. وی حکومت خود را بر روابط و پیوندهای شخصی و قبیله‌ای استوار نمود، تا از این طریق جنبه پدرسالارانه خلافت را احیاء کرده و اعتراضات مردمی را خاموش نماید. این امر مستلزم احیای روشی بود که در دوره رسول اکرم (ص) مفاهیمی مانند برادری، اخوت، برابری و مساوات جایگزین آن شده بود. معاویه ابتدا سعی در طرد مفاهیم مذکور از جامعه اسلامی نمود. بدین منظور هدف خویش را با بهره‌گیری از ملاحظت، بردباری، گشاده دستی، بذل و بخشش و احترام به سنت‌های قبیله‌ای به اجرا درآورد. وی از این طریق به تضعیف مفاهیم اسلامی و مظاهر دینی پرداخت و احساسات قومی و قبیله‌ای را جایگزین آن نمود. در چنین شرایطی وفاداری اتباع معاویه نسبت به وی به عنوان فردی

که لیاقت و کفایت جانشینی رسول اکرم(ص) را دارد، جلب شد. آنان سلطنت او را ترجیح دادند تا از این طریق به مناصب و ثروتی دست یابند که آموزه‌های اسلامی و حاکمیت آن، آنها را از این امر دور نگه داشته بود.

اتخاذ سیاست دافعه از سوی معاویه، تکمیل کننده شیوه جاذبه در متمرکز کردن ساختار جامعه عرب به شمار می‌رفت. تضعیف مظاهر اسلامی نه تنها مردم را نسبت بدان بدبین نمود بلکه رغبت آنان را نسبت به آموزش‌های دینی و اسلامی و ارتباط با شخصیت‌های برجسته مسلمان از بین برد. در چنین شرایطی ترویج مظاهر سلطنت و پادشاهی چندان دشوار به نظر نمی‌رسید. معاویه با جایگزینی واژه ملک و پادشاه به جای خلیفه و با تقلید از اشرافیت کسرای و قیصری، حکومت اسلامی را به سوی سلطنت سوق داد. وی با احیای جنبه پدرسالارانه در جامعه اسلامی و با بهره‌گیری از ویژگی‌های فردی خویش، تمایلات خود را در احیای اندیشه سلطنت آشکار نمود و سپس بدان جامعه عمل پوشانید. در این راستا اتباع وی بدون آن که به حرمت و اعتبار خویش اندیشه کنند، با وی همکاری کردند. چنانکه معاویه با تعیین فرزند خویش به مقام ولایتعهدی و تثبیت سلطنت موروثی اهداف خود را تکمیل نمود.

معاویه با اتخاذ روش‌های سیاسی منسجم و رویارویی با امپراتوری روم، قدرت خویش را در سطح جهانی مطرح نمود. اگر چه وی بر روم تسلط نیافت، اما در برخی موارد موفق به شکست رومی‌ها در مواضع و پایگاه‌های آنان در شمال افریقا گردید. تأسیس نیروی دریایی نیز به گونه‌ای نشان از برنامه‌های دراز مدت معاویه در تحکیم و تقویت قدرت سلطنتی خود داشت. وی توانست با بهره‌گیری از اعمال قدرت در قلمرو خویش و در مرزهای آن، اعراب مسلمان را تحت نظارت سلطنت خویش درآورد و خود را به عنوان یک سلطان عرب مطرح کند.



منابع و مطالعات

۱. ابن ابی الحديد المعتزلی (۱۹۶۵)، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ج ۳.
۲. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبدالله بن محمد، المصنف فی الاحادیث و الآثر، هند، دائره المعارف العثمانیه، بی تا، ج ۱۱.
۳. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم (۱۹۸۷)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ۳.
۴. ابن اثیر، اسد الغابه فی المعرفه الصحابه (بی تا)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴.
۵. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد، الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶، ج ۴.
۶. ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند، بیروت، دار صادر، ج ۵.
۷. ابن عبد ربّه الاندلسی (۱۹۶۳)، عقد الفرید، احمد بن محمد، قاهره، لجنه التألیف، ج ۲.
۸. ابن عبد ربّه الاندلسی (بی تا)، عقد الفرید، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۴.
۹. ابن عساکر، علی بن الحسن الشافعی (بی تا)، تاریخ مدینه دمشق، بی جا، دارالبشیر، ج ۱۶.
۱۰. ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (۱۳۸۳)، عیون الاخبار، قاهره، المؤسسه المصریه العامه، ج ۱.
۱۱. ابن قتیبه دینوری، عبدالله، الامامه و السیاسه (۱۳۶۳)، تحقیق علی شیری، قم، رضی، ج ۱.
۱۲. ابن سعد واقدی، محمد (۱۴۰۵)، طبقات الکبری، بیروت، ج ۶.
۱۳. ابن کثیر (۱۹۷۴)، البدایه و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، ج ۸.
۱۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸)، مختصر تاریخ دمشق، دمشق، دارالفکر، ج ۱۱.

۱۵. ابوریه، محمود (بی تا)، *اضواء علی السنه المحمديه*، قم، نشر البطحاء.
۱۶. ابیض، ملکه (۱۹۸۰)، *التربیه و الثقافه العربیه الاسلامیه فی الشام و الجزیره و خلال القرون الثالثه الاولى*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۷. اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی*، تهران، سروش.
۱۸. احمد امین (۱۹۶۹)، *فجر الاسلام*، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۹. اشعری قمی، سعد بن ابی خلف (۱۳۶۱)، *المقالات و الفرق*، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۰۵)، *مقاتل الطالبین*، تحقیق کاظم المظفر، نجف (افست قم) منشورات رضی.
۲۱. امینی، عبدالحسین (۱۹۸۳)، *الغدیر*، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۹.
۲۲. الدارمی، ابو محمد عبدالله بن بهرام (۱۳۹۸)، *سنن الدارمی*، بیروت، دارالفکر، ج ۱.
۲۳. المبرد النحوی، ابوالعباس محمد بن یزید (۱۴۰۷)، *الکامل فی اللغه و الادب*، تحقیق تغارید بیضون، نعیم زر زور، بیروت، ج ۲.
۲۴. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۶۷)، *الفرق بین الفرق*، ترجمه و حواشی محمد جواد مشکور، تهران، نشر کتابفروشی اشراقی.
۲۵. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۷)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، بی نا، ج ۲.
۲۶. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۷)، *فتوح البلدان*، تحقیق عبدالله و عمر أنیس الطباع، بی جا، دارالنشر للجامعین.
۲۷. بیضون، ابراهیم (۱۴۱۱)، *من دوله عمر الی دوله عبد الملک*، بیروت، دار النهضه العربیه.



۲۸. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۵۵)، *الغارات*، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، بی‌جا، انجمن آثار ملی، ج ۲.
۲۹. جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۹۱۴)، *التاج فی اخلاق الملوک*، مصر، امیریه.
۳۰. جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۹۸۹)، *رساله الجاحظ فی بنی امیه*، تحقیق ابوملحم، بیروت، بی‌نا.
۳۱. جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (بی‌تا)، *البيان و التبیین*، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره، ج ۳.
۳۲. جرجی زیدان (۱۳۴۵)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیر کبیر، ج ۴.
۳۳. خلیفه بن خیاط، ابو عمرو بن ابی هبیره (۱۹۶۷)، *تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق اکرم ضیاء العمری*، نجف، بی‌نا.
۳۴. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۹۵۹)، *تاریخ الخلفاء*، مصر، مکتبه السعاده.
۳۵. شهیدی، سید جعفر (۱۳۶۸)، *نهج البلاغه*، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۶. صبحی، صالح (۱۳۵۴)، *نهج البلاغه*، قم، هجرت.
۳۷. طباطبایی، محمد حسین (بی‌تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه المدرسین، ج ۲.
۳۸. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ج ۴، ۶، ۷.
۳۹. عسگری، علیرضا (۱۳۷۳)، *سیاست تبلیغاتی معاویه در مقابله با حضرت علی*، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی.
۴۰. علوی حصرمی، محمد بن عقیل (۱۳۶۴)، *معاویه و تاریخ*، ترجمه عطاردی، تهران، مرتضوی.
۴۱. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان (۱۹۸۶)، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت،



مؤسسه الرساله، ج ۳.

۴۲. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۴)، *التنبیه و الاشراف*، تحقیق عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، (افست قم).

۴۳. مسعودی، علی بن حسین (۱۹۸۲)، *مروج الذهب*، بیروت، دارالمعرفه، ج ۳.

۴۴. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶)، *پیکار صفین*، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۴۵. همام بن غالب (۱۳۸۵)، *دیوان فرزدق*، بیروت، دارصادر، ج ۱، ۲.

۴۶. یعقوبی، ابن واضح (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر، ج ۲.